کتاب الصدق مترجمه فارسی

ملتقطاً من احیاء العلوم ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً و مسلماً

صدق اللسان

و بر هر بنده واجب است که الفاظ خویش را حفاظت کند پس سخن نگوید مگر براستی و این مشهورترین و ظاهرترین اقسام صدق است۔ پس کسیکه زبان خود نگهدارد از حکایت کردن از چیزهائی خلاف واقع او صادق است۔ اما این صدق از دو چیز بکمال رسد۔ یکے پرهیز داشتن از سخن ذو جهتین که گفته اند که سخن ذو جهتین گریزی از دروغ است۔ و این ازین روا است که سخن ذو جهتین گفتن قائم مقام دروغ

است زیراکه محذور در دروغ چیزے را بخلاف آنکه است مخاطب را فهمانیدن است۔ لیکن این قسم یعنی سخن ذو جهتین گفتن در بعض مواقع بدو حاجت می افتد و مصلحت تقاضای آن میکند۔ چنانکه در محفوظ ماندن از ظالمان۔ و در جنگ با دشمنان۔ و ازین امر احتیاط نمودن که ایشان را بر رازهای سلطنت آگاهی حاصل آید پس آنکه درچیزی ازین نوع مبتلا گردد دران حالت صدق او این است که کلام او برای خدا باشد درچیزے که راستی باو حکم میکند و دین او را میخواهد۔ پس چون باین کلام زبان برکشاد راست گفتار خواهد بود اگرچه از کلام او چیزے دگر بفهم آید که خلاف واقع است زیراکه صدق بذات خود مقصود نیست بلکه برای این است که براستی رهنمائی کند و سوی راستی برد۔ پس بلحاظ بظاهر او نخواهد بود بلکه بر معنے و نتیجه او۔ آری درین چنین مواضع باید که بقدر حاجت به سخن ذو جهتین گفتن رجوع کند۔ رسولخدا صلعم را عادت بود که هرگاه بجانبی اراده سفر فرمودی چنان بیکردی که ازان اراده سفر بجانب دیگری فهمیده شدی تا بدشمنان خبر نرسد و ایشان قصد آنجناب نکنند۔ و این مطلقاً از کذب نیست۔ فرمود رسولخدا صلی الله علیه وسلم آن شخص دروغ گو نیست که درمیان دو کس صلح مینماید پس سخن نیک گفت و سخن نیک رساند و کمال دیگر این است که در مناجات کردن با خدای خویش معنی صدق را در الفاظ خود نگاهدارد۔ مثل قول (ابراهیم علیه السلام)

که من متوجه کردم روی خود برای آنکه آسمان و زمین پیدا کرد - زیراکه اگر قلب او از خدای تعالی منحرف بودی و در آرزوهای و خواهشهای دنیوی مشغول بودی پس او کاذب می بودی و مثل قول بنده که من ترا می پرستم و مثل قول او که من بندهٔ خدا هستم زیراکه اگر بحقیقت بندگی موصوف نبود و او را جز خدا مطلبی دیگر بود کلام او صادق نباشد و اگر روز قیامت از صدق مطالبه کرده شود در قول خود که من بندهٔ خدا هستم البته از ثبوت او عاجز خواهد شد زیراکه او اگر بندهٔ نفس خویش یا بندهٔ دنیا یا بندهٔ خواهشهای خود است - در قول خویش صادق نخواهد بود -

و هر چیزی که با او انسان وابسته گردد پس بندهٔ اوست چنانکه عیسی علیه السلام فرموده ای بندهٔ دنیا و پیغمبر ما فرموده هلاک باد بندهٔ زر - هلاک باد بندهٔ درهم و بندهٔ لباس و بندهٔ صوف - هرکه بچیزی دل را وابسته کرد او را آنحضرت صلعم بندهٔ او نام نهاد و جز این نیست که خدای عزوجل را بندهٔ خالص آنست که او لا بی تعلق است از غیر خدای تعالی پس از غیر بی تعلق مطلق گشت و چون این بی تعلقی پیش آید دل فارغ گشت و در و بندگی خدا فرود آمد پس او را مشغول کند به خدا و به محبت خدا و باطن و ظاهر او به طاعت خدا وابسته گردد پس او را جز خدای مرادی نباشد -

صدق النیة

رستی در نیت و اراده بسوی خلوص رجوع میکند و آن اینست که جمله
حرکات و سکنات او را جز خدای تعالی چیزی دیگر باعث نباشد - پس اگر با او
چیزی از خواهش نفس بیامیخت صدق نیّت باطل گشت و روا باشد
که چنین کس را کاذب نام نهند - چنانکه در فضیلت اخلاص روایت کرده‌ام
از حدیث سه کس چنانچه یکی ازان این است که چون پرسیده شود از
عالم که در انچه دانستی چه عمل کردی او گوید که این عمل کردم و آن عمل
کردم خدای تعالی گوید دروغ گفتی بلکه ترا مقصود این بود که مردمان
گویند که فلان کس عالم است پس خدای تعالی تکذیب قول او نکرده
و این نگفته که تو عمل نکردی آری تکذیب او کرده است در نیت و ارادت
او و بعض بزرگان گفته اند که صدق صحیح بودن توجه است و اراده
و همچنین است قول خدای تعالی والله یشهد ان المنافقین لکاذبون
(یعنی خدای گواهی میدهد باین که منافقان دروغ گو هستند) حالانکه
ایشان نسبت بآن حضرت صلعم گفته بودند که بتحقیق تو رسول خدا هستے
و این راست است پس خدا تکذیب ایشان بلحاظ گفتار نکرد بلکه بلحاظ
نیت دل و تکذیب در خبر می باشد و این قول منافقان بر قرینهٔ حالیه

مشتمل است بر خبر دادن از آنچه که در دل ایشان است - پس خدا تعالی تکذیب ایشان درین خبر کرده است و در آنچه از زبان گفته اند تکذیب نکرده - پس از معانی صدق یکی رجوع به خلوص نیت میکند (یعنی خلوص نیت و صدق یکی هستند) و خلوص نیت همان اخلاص است پس بر صادق ضرور است که مخلص باشد -

صدق العزم

انسان در بعض اوقات عزم را بر عمل مقدم میکند - پس در دل میگوید که اگر خدا مرا مال کرامت فرماید جمله او یا چیزی از و خیرات دهم و اگر با دشمنی برخورم در راه خدا با و جنگ کنم و پروا ندارم که کشته خواهم شد و اگر خدا تعالی مرا حکومت بخشد عدل و انصاف خواهم کرد و نا فرمانی نخواهم کرد خدا را - بظلم کردن یا با مردمان رعایت کردن پس این عزیمت گاه باشد که او را از دل برآید و او عزیمت قطعی و صادق باشد و گاه باشد که در عزم او چیزی از تردد و ضعف باشد که مخالف است با صدق عزیمت پس درینجا صدق عبارت است از کمال و قوت چنانکه گویند فلان کس را اشتهار صادق است و گویند این مریض اشتهار او کاذب است چون خواهش او از سبب قوی نباشد - یا خود ضعیف باشد - پس گاه باشد

که صدق اطلاق کنند وازواین معنی مراد دارند۔ وصادق وصدیق آنست که عزیمت او در جمله کارهای خیر قوت تمام داشته باشد که درو چیزی از میل وسستی وتردد نباشد بلکه همیشه نفس او مستعد باشد به عزم قطعی مستحکم در کارهای خیر۔ واین چنان است که حضرت عمر رضی الله عنه فرموده۔ اگر من پیش کرده شوم ومرا گردن زنند۔ پس این گوارا تر است مرا ازینکه بر قومی حکومت کنم که درو ابوبکر رض موجود باشد پس عمر رض در نفس خویش قصد قطعی ومحبت صادق دریافت که با موجود بودن ابوبکر رض فرمانروائی نخواهد کرد وتاکید کرد این را بآنکه ذکر کرد از قتل کرده شدن ومراتب صدیقان در عزیمت بتفاوت است پس گاه باشد که عزم است اما باین درجه نرسیده که در کشته شدن راضی گردد وچون او را برای او بگذارند پیش نیاید واگر با او سخن قتل کنند البته عزم او شکسته بود بلکه در صادقان ومومنان چنین کسان باشند که اگر اختیار داده شود درین که او قتل کرده شود یا ابوبکر صدیق او را زندگی خود مرغوب تر خواهد بود از زندگی ابوبکر صدیق رض۔

صدق الوفاء بالعزم

گاه باشد که نفس جرأت میکند بقصد بفور زیرا که در وعده کردن تکلیفی نیست وعزم ودشواری درو محض خفیف است لیکن چون حقائق ثابت

شوند واقتدار حاصل آید وخواهشهای هیجان کنند عزیمت برافتد وشهوات غالب آیند ووفا باعزم موافقت نکند واین مخالف است با صدق ووفا ـ وازین رواست که خدای تعالی فرموده رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه یعنی مردمان اندکه صادق نموده اند آن عهدهای که با خدا کرده اند مجاهد گفته که دو کس بر جای که مردمان در آنجا نشسته بودند فراز آمدند وگفتند که اگر خدا ما یان را مالی روزی کند البته صدقه خواهیم داد پس بخل کردند این آیت در شان ایشان وارو شده ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین یعنی بعض از مردمان هستند که با خدا عهد کردند که اگر خدا مارا از فضل خویش کرامت فرماید البته صدقه خواهیم داد والبته از نیکو کاران خواهیم بود) وبعضے گفته اندکه ایشان در دل نیت کرده بودند بر زبان نه آورده اند پس فرمود خدا ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما اتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون یعنی بعض مردمان هستند که با خدا عهد کردند که اگر مارا از فضل خویش کرامت فرماید البته صدقه خواهیم داد واز نیکو کاران خواهیم بود پس چون خدای تعالی ایشان را از فضل خویش

عنایت فرمود بخل کردند باو و بازگشتند درحالیکه اعراض کننده بودند پس
نفاق پیدا کرد در دلهای ایشان تا روزیکه با خدا خواهند پیوست ازین
روکه در وعده با خدا خلاف کردند وازین روکه دروغ میگفتند پس
خدا عزم را عهد قرار داد و خلاف کردن در و از کذب شمار کرد و وفا باو از
راستی - واین صدق مشکل تر است از صدق سیوم زیرا که نفس گاهی
جرأت میکند بعزم یا زپست حوصله میشود وقت وفا کردن - بسبب
سختی آن عزم بر نفس و بسبب برانگیختگی خواهشش بوقت اقتدار حاصل شدن
واسباب فراهم آمدن وازین است که عمر رض استثنا کرده و گفت که اگر پیش
کرده شوم و مرا گردن زنند این مرا محبوب تر است ازانکه حکومت کنم بر قومی
که در و ابوبکر رض موجود باشند مگر اینکه نفس من وقت قتل سخن سازی میکند
که درین وقت او را در نفس نمی یابم زیرا که من بر نفس خود مطمئن نیستم ازینکه
قتل بروگران افتد پس از عزم خویش برگردد - اشاره فرمود عمر رض ازین
بدشواری وفا بعزم - وابوسعید خراز گفته که در خواب دیدم که گویا دو فرشته
از آسمان فرود آمدند و با من گفتند که صدق چیست گفتم وفا کردن بعهد
گفتند راست گفتی و باز سوی آسمان رجوع کردند -

صدق الاعمال

واو این است که کوشش کند درین که اعمال ظاهری او بر چیزی از باطن

او نه دلالت کند که آن صفت در وی یافته نمیشود - نه باینطور که اعمال را فرو گذارد بلکه باینطور که باطن را با تصدیق ظاهری مطابق کند و این از جدا است که و ترک را گفته ایم زیرا که ریا کننده آن است که نمایش را قصد میکند و اکثر باشد که کسی بصورت خشوع در نماز ایستاده است که او را نمایش دیگری مقصود نیست - لیکن دل او از نماز غافل است پس آنکه سوی او نظر کند او را پیش خداوند تعالی ایستاده پندارد - حالانکه او بحقیقت در بازار ایستاده است پیش خواهشے از خواهشهای خود پس این کارها هستند که بزبان حال از باطن خبر میدهند و او درین خبردادن کاذب است و از و از صدق اعمال مطالبه کرده خواهد شد و همچنین گاه باشد که انسان در هیئت سکون و وقار باشد - و باطن او باین وقار موصوف نباشد پس این کس در عمل خود صادق نیست - اگرچه بخلق ملتفت نبود - و نمایش بایشان نخواسته باشد وازین نجات نتوان یافت - مگر بدرست کردن باطن و ظاهر - باین طریق که باطن او مانند ظاهر یا بهتر از ظاهر باشد - و از خوف همین امر بعض کسان ظاهر را پریشان داشتن و جامه بدکاران پوشیدن اختیار داشته اند - تا که بایشان گمان نیکوئی نکرده شود بسبب ظاهر حالت - و درین صورت کاذب باشند در دلالت ظاهر بر باطن - پس اکنون مخالفت ظاهر با باطن اگر بارادہ است این را ریا نام نهند و باو اخلاص فوت شود - و اگر بارادہ نیست از و صدق فوت شود - و ازینجا است که رسول الله صلی

الله علیه وسلم فرموده خدایا باطن من از ظاهر من نیکوتر گردان۔ و ظاهر من پسندیده دار و نیز
بن حارث گفته چون باطن و ظاهر انسان برابر باشد پس این چنان است که می باید و اگر باطن او از
ظاهر او پسندیده تر باشد این زیادت است بر آنکه می باید و اگر ظاهر او از باطن او افضل باشد پس
این ظلم است و گفته اند چون ظاهر و باطن در مومن برابر افتاد پس در هر دو عالم عزت یافت و ستوده
شناسند و اگر ظاهر با باطن مخالف است پس او را بر کوشش خود فضیلتی نیست بجز تکلیف و رنج برداشتن
اشرفی که سره باشد در بازار رایج خواهد بود و آنکه در وی غش است آرزوها را انجام نتواند داد۔

الصدق فی الدین

و معززترین صدقها صدق در مقامات دین است مثل صدق در خوف و امید و تعظیم و زهد و رضا
و توکل و محبت۔ و جمله این امور۔ زیرا که این امور را مبادی باشند که بظهور آنها نامها اطلاق کرده اند
زین پس آنها را غایتها و حقیقتها است و صادق محقق آنست که حقیقت آنها دریافت۔ و هرگاه چیزی
غالب شود و حقیقت تا کمال رسد صاحب او را در و صادق گویند و فرمود الله تعالی انما المومنون الذین
آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک هم الصادقون یعنی مومنان آنان
هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند باز در شک نیفتادند و جهاد کردند در راه خدا ایشان
صادقان هستند۔ و الله تعالی گفته و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النبیین
و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتمی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام
الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین
البأس اولئک الذین صدقوا۔

ولیکن نیکوکار آنست که به خدا و روز آخرت و فرشتگان و کتب و انبیا ایمان آورد و از محبت خدا قرابت داران و یتیمان و مسکینان و مسافران و سوال کنندگان و برای آزاد کردن غلامان مال و زر داد و نماز را قائم داشت و زکوٰۃ ادا کرد و آنان که چون عهد کنند عهد را وفا کنند و صبر کنندگان در سختی و ضرر و وقت خوف ایشان صادقان هستند۔

ابوبکر وراق گفته صدق سه قسم است صدق توحید و صدق طاعت و صدق معرفت پس صدق توحید جمله مسلمانان راست الله تعالی فرموده "والذین امنوا بالله و رسله اولئک هم الصادقون" یعنی آنانکه به خدا و رسولان او ایمان آورده اند همان صدیقانند۔ و صدق طاعت برای اهل علم و تقوی است و صدق معرفت برای اهل ولایت است که ایشان میخهای زمین هستند و جعفر صادق گفته صدق مجاهده است و اینکه بر خدا دیگری را اختیار نکنی چنانکه او تعالی دیگری را بر تو اختیار نکرده و پس در قرآن فرموده هو اجتبٰکم "ترجمه او تعالی آنست که شما را برگزید" و گفته اند که خدا تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که من بنده را دوست داشته ام و او را بآن مصیبتها مبتلا کردم که کوهها پیش آن نتوانند ایستاد و این چنین برای آن کرده ام که تا صدق او را آزمایم پس اگر او را صابر یافتم او را ولی و دوست خویش خواهم گرفت و اگر بینم که بی صبر است و شکایت من میکند بمردمان پس او را بگذارم و پروا نکنم پس از علامت صدق مصائب و طاعات هردو را مخفی داشتن است۔ و این را مکروه داشتن که مردمان بر و آگاهی یابند۔

تمام شد